

# بیانیه کهنه‌های عمل‌کارگری

انقلاب بهمن صرفاً "طنین خفگی شده‌ئی از یک انقلاب اجتماعی بود. با جامعه‌ی کهن و دیکتاتوری و تنگ نظری کهنه تسویه حساب نکرد، بلکه به جای این همه خود را به سنگلاخ کشاند.

انقلاب بهمن بر شانه‌های مردم به جلو سوق داده شد، در تظاهرات و اعتصابات و سنگرهای خیابانی عرض اندام کرد و به دست مذهب غسل تعمید یافت. اما همان جامعه‌ی کهنه، همان تنگ نظری کهنه منتها به عریان‌ترین و نفرت‌انگیزترین شکل عرضه شد.

نخستین پرده‌ی این "درام انقلابی" با تشکیل دولت ائتلافی فرو می‌افتد. خمینی، برای مردم به مثابه هاله‌ی مقدس انقلاب، برای بورژوازی به مثابه هاله‌ی مقدس دولت، و برای شخص خود به مثابه هاله‌ی مقدس آسمانی، در راس سلسله مراتب الهی دولت قرار می‌گیرد.

این پدیده نه یک ضرورت تاریخی بلکه یکی نابهنگامی در تاریخ است. از یک سو، توده‌ها - که سالیان دراز زیر تخت چکمه‌های اختناق و سرکوب فشرده شده بودند و از هیچ گونه آزادی سیاسی، حق مقاومت در برابر ستم و فوق بهره‌کشی سرمایه‌داران، و حق برخورداری از شرایط تاریخی و اخلاقی زندگی بهره‌ئی نداشتند، به ناگاه از لجه‌ی انفعال سیاسی به حوزه‌ی فعالیت سیاسی گام نهادند. این قانون انقلاب است که هر چه شرایط عادی مبارزه محدودتر باشد، مبارزه در مقطعی که به صورت توده‌ئی بروز می‌کند هر چه بیشتر خصلت شورشی به خود می‌گیرد و بی درنگ باشکال عالی‌تر مبارزه و سازماندهی دست می‌یابد.

از سوی دیگر، با پیدایش بحران سیاسی، استحکام درونی رژیم دیکتاتوری سلطنتی به سختی ضربه خورد. این استحکام درونی که خود محصول رکود جنبش توده‌ئی و سلطه‌ی مطلق بوروکراسی و تسلط کامل سرمایه‌ی بزرگ بر کل سرمایه بود، نهادهائی صلب و چندان انعطاف‌ناپذیر به وجود آورده بود که در برخورد با بحران یکسره قابلیت و کارائی خود را از دست داد.

با فراتر رفتن جنبش توده‌ئی از چارچوب "مبارزه نهادی"، "جبهه‌ی لیبرال" نیز ابتکار عمل را از کف وانهاد. ابتکار عملی که، رهبری انقلابی، به سبب فقدان "حضور خود" نمی‌توانست به دست‌گیرد.

چنان که ملاحظه می‌شود همه‌ی شرایط برای راه‌حل رهبری "شخصیت سرنوشت ساز" آماده بود: عقب ماندگی و جهل کامل سیاسی، وجود نهادهای ریشه‌دار مذهبی، و فقدان تشکل سیاسی مستقل طبقات اجتماعی. اعتراض‌های سیاسی در زیر سرپوش مذهبی جذب نهادهای سنتی شد و رهبری خمینی از طریق آن شکل گرفت.

مردم نه تنها منافع بلکه جان شان را نیز در پای این رهبری قربانی می‌کردند. آنان از لحاظ سلبی یک جنبش عظیم توده‌ئی-آفریدند، درحالی که جنبه‌ی ایجابی را به‌انتخاب رهبری‌وانهادند. اما رهبری، تنها آب تبرکی بر شرایط پیشین توده‌ها پاشید. تنها به‌تجویز مسکنی روحانی برای تالعات و مصائب عمیق مردم بسنده کرد.

ما برای نان انقلاب نکرده‌ایم! - این تنها شعار رهبری است. شاید بخشی از مردم تا حدودی با این مسکن آرامش یابند، اما بی‌گمان هنگامی که فلاکت و ادبار به نقطه‌ی انفجار برسد، هنگامی که تنگدستی و بی‌خانمانی، بارستم، بردگی و انحطاط‌گریبان توده‌های خواب

آلوده را به تمامی در چنگال خود بفشارد، دیگر وعده‌ی بهشت و نوسنداری الهی کاری از پیش نخواهد برد.

"ما برای نان انقلاب نکرده‌ایم" داروی تسکین بخش لایه‌هایی از "مستضعفین" است، اما داروی سرمایه چیست؟ - سرمایه جز از طریق خود فزائی تسکین نمی‌یابد و جز از طریق چپاول و بهره‌کشی آزمندانه و ستمگری ارضا نمی‌شود. پول، خود آگاهی طبقه‌ی سرمایه‌دار است، حال آنکه نان، ناآگاهی طبقه‌ی زحمتکش است از خود او. پول، آسمان را برای مردم می‌خرد در حالی که نان، صدقه‌ی مردم است به آسمان!

این دوگانگی برای رهبری یک‌دوگانگی الهی است: بهشت و دوزخ! پس توده‌های گرسنه را با آیات آسمانی به تحمل عذاب‌ها بشارت می‌دهد. "رواباد غارت و ستم!" چنین است فتوای زیر‌گلیم رهبری. و دولت ائتلافی هم، حقا که در اجرای این حکم آسمانی از هیچ کاری فروگذار نمی‌کرد.

دولت ائتلافی، همانا ائتلاف و سازشی در جهت به یغما بردن و به بردگی کشیدن بود. این دولت، خود را نماینده‌ی انقلاب دانست تا جامعه را بچاپد، خود را نماینده‌ی جامعه دانست تا خزانه‌ی عمومی را خالی کند، و بالاخره خود را نماینده‌ی قدرت حاکم دانست تا انقلاب را سربکوبد و راه پیشرفت اجتماعی را سد کند. همه‌ی راز آن در همین بود.

حکومت بازرگان، مظهر قانونی آن، حکومت "بنیاد قانونی" بود. در برابر "هرج و مرج" (( یعنی آزادی توده‌های مردم )) خواستار "نظم" (( یعنی ارتش و پلیس )) بود. حکومتی سرشار از عطفوت قانونی، ملت‌مس در برابر "شورای انقلاب" و فریبکار در برابر توده‌های انقلابی، که سرسختانه به تخته‌پاره‌ی "قانونیت" چنگ در افکنده بود - و بنیاد قانونی یعنی این که انقلاب هنوز بنیاد خود را به دست نیاورده و جامعه‌ی کهنه بنیاد خود را از دست نداده است.

اما هنگامی که این دولت، خود از طریق نقض قانونی بر ملا شد و کنار رفت، ختم بنیاد قانونی نیز برچیده شد.

زیرا دولت ائتلافی، در عین حال، خود نیز چیزی بیش از یک "ائتلاف صوری" نبود. پیمان اخوت - که به روی اجساد شهیدان بسته شد - تنگ چشمی‌ها و تضاد منافع ویژه هر یک از آنان را از میان نبرد. بلکه به حد اعلاء رسانید و به کینه‌ئی لجوجانه مبدل کرد: کینه‌ئی که در کشاکش درون قدرت دولتی تجسم می‌یافت.

در آغاز، حزب x با سلطه‌ی شورای انقلاب بر دولت موقت قدرت فائقه‌ی خود را تحمیل کرد، سپس در اوج یکی کشاکش که در "ماجرای سفارت" متبلور شد، با تبدیل شورای انقلاب به دولت موقت و باز با تبدیل هیات دولت (به مثابه قوی مجریه) به کمیته‌ی مجریه‌ی "صاحبان" حزب.

حزب x "حزب" به معنای دوگانه و گاه متضاد به کار می‌رود: حزب جمهوری اسلامی و حزب الله

در آغاز، از آنجا که جنبش توده‌ئی در زیر پوشش مذهب قرار داشت، حزب می‌توانست از طریق تسلط بر افکار عمومی قدرت فائقی خود را اعمال کند. هم بر قلب‌ها مسلط باشد و هم ستاد فرمان‌دهی (بوروکراسی - لشکری و کشوری) را در اختیار خود بگیرد. در آن هنگام توده‌ها به ماهیت واقعی این جریان آگاهی نداشتند و از آنجا که خود نیز آلوده‌ی پیشداوری‌های کهنه بودند با یک اشاره‌ی آن به خیابان‌ها سرازیر می‌شدند و نمایش بهت‌آوری از گله‌ی عظیم انسانی را بر صحنه می‌آوردند. نه فقط آنان که حتی جریانات "آگاه" نیز که آگاهی‌شان صرفاً بر ظاهر است قادر به درک ماهیت حزب نشدند. رفرمیسم نیز که همواره در برابر قدرت‌به‌زانو می‌افتد، اشاره‌ی بر حضور مردم در پشت سر حزب را وسیله‌ی ابله‌فریبی برای توجیه سیاست خود یافت و در ضمن هر چه بیشتر به مسمومیت عمومی دامن زد.

این امر، لیکن چندان نپائید. حزب تا آنجا به جنبش توده‌ئی روی می‌کرد که جنبش، به قرار گرفتن در زیر سرپوش آن گردن می‌گذاشت. یعنی از هدف‌های مستقیم و مستقل خود، تپمی می‌شد و به صورت وسیله‌ئی برای تحقق اهداف حزب در می‌آمد. در ضمن، حزب تا زمانی به ائتلاف حکومتی پایبند بود که حکومت، سلطه‌ی بی‌چون و چرای آن را تضمین می‌کرد.

بدین سان، تعارض در ائتلاف حکومتی امری بدیهی بود، زیرا چه گونه یک‌جریان می‌تواند پاسدار ائتلاف و منادی ارگان سازش باشد در حالی که تنها به منافع خاص خویش می‌اندیشد و فقط حفظ سلطه‌ی بلاعارض خود را در مد نظر دارد؟

دیکتاتوری سلطنتی "فصل مشترک" بلوک قدرت بود: یعنی فصل مشترک منافع طبقه‌ی بورژوا و امپریالیسم؛ و همین فصل مشترک بودن، امتیازات و منافع خاصی برای آن به ارمغان آورده بود. همچنان که طلا فی المثل، اگرچه کالائی بیش نیست، از آنجا که فصل مشترک و یا هم ارز عام تمامی کالاهاست از امتیازی ویژه بر خوردار است. اما حزب، به جای ارائه‌ی یک فصل مشترک "مادی" یک فصل مشترک معنوسوی و "روح‌الهی" عرضه کرده است: یعنی حضرت امام خمینی را! در واقع این "رهبر معنوی" که می‌باید پاسدار قلعه‌ی "وحدت کلمه" و آخرین جلودار همه‌ی تعارضات طبقاتی باشد، برای حزب چیزی جز یک دستاویز به شمار نیست، دستاویز منافع خاصی حزب.

این منافع خاص چیست؟

در وهله‌ی اول، منافع ناشی از امتیازات است. به جای مجلس موسسان، مجلس خبرگان به راه انداخت و امتیاز تعیین تکلیف امور را منحصر به خود کرد، امتیاز ولایت فقیه را رسمیت بخشید تا از این طریق خود را چوپان گله‌ی اجتماعی کند. قدرت دولتی، خود امتیازی شد تا به پشتوانه‌ی آن بتواند بر ماترک بورژوازی بزرگ چنگ در اندازد، انحصار بخشی از تجارت را بدست گیرد، موسسات صنعتی سود آور را تصاحب کند، مدیران صنعتی را فراری دهد و در یک کلام: سرشیر استثمار را برآید.

در وهله‌ی دوم، منافع سوداگری. بدین معنی که روحانیت متمایل به سوداگری، و یا سوداگری متکی به حزب، همچون زالوتی بر پیکر اقتصاد، حرص و آز خود را ارضاء می‌کنند. در تولید سرمایه‌داری سوداگری از هستی مستقل پیشین خود به مرحله‌ی ویژه‌ئی در سرمایه‌گذاری تنزل می‌کند، تنها چونان یک عامل سرمایه‌ی تولیدی عمل می‌کند، تنها کارکرد ویژه‌ی سرمایه را انجام می‌دهد. در اینجا دیگر شرایط اجتماعی ویژه‌ئی که با تکامل سوداگری شکل می‌گیرد برتر نیست. بر عکس، هر جا

که هنوز سوداگری چیره است شرایط عقب‌ماندگی پدیدار است. تنها یک بحران اجتماعی، با انقباض باز تولید اجتماعی و با بر ملا کردن ماهیت عقب‌ماندگی، به تکامل مستقل سوداگری بال و پر می‌دهد. تکاملی که، در جبهه‌ی مخالف تکامل عام جامعه می‌ایستد.

حزب، از این رهگذر، دشمنی بورژوازی بزرگ را خریده است. اپوزیسیون لیبرال را وسیع تر و برانگیخته تر کرده است؛ در عین حال، همین دشمنی را در میان مردم به مثابه خصلت ضد استثماری - ضد طاغوتی خود عنوان کرده است.

در ضمن، حزب، ابائی از این ندارد که مردم را بر علیه اپوزیسیون لیبرال برانگیزد، برای جهاد با "شیطان بزرگ" به هیجان شان در آورد و در همان حال، تقاضاهای مردم را سربکوبد، آزادی را مترادف کفر اعلام کند، ارتش را به کار گیرد و بی‌شرمانه‌ترین قتل عام‌های تاریخ معاصر را - همچون قتل عام‌های قارنا و بدلجه و اوین - مرتکب شود. گردان‌های حزب‌الله، سپاه پاسداران و کمیته‌ها، مجمع‌های نماز جمعه، انجمن‌های اسلامی، بنیاد مستضعفین، بنیاد مسکن، بنیاد مطهری، جهاد سازندگی و جز اینها، نهادهای ویژه‌ی پاسداری از این منافعند: سرکوب می‌کنند، تحمیق می‌کنند، و چپاول می‌کنند! حزب با تاکید بیش از حد بر سوداگری (و بنابراین بر

چپاول) موجب شده است که رکود تولید سرمایه‌داری به نقطه‌ی بحرانی برسد. حزب، منافع سوداگری (یعنی سودهای بازرگانی، سیستم دغلکاری و یغماگری) را مافوق منافع عام سرمایه قرار داده است و چنان که نشان می‌دهد، گوئی هرج و مرج در تولید سرمایه‌داری با منافع آن همخوانی بیشتری دارد. مصادره‌های پی در پی، فرار سرمایه داران، محاصره اقتصادی، جنگ، و حتی قحط و غلائی که هم اکنون در کار پرده برافکندن از رخسار خویش است تنها به گشادتر شدن کیسه‌ی آرش منجر شده است. لیبرال‌ها از فقدان "امنیت سرمایه" می‌نالند، در حالی که حزب گوئی همین عدم امنیت را که به زالو صفتیش عطش بیشتری می‌دهد طلب می‌کند، و در عین حال، آن را به مثابه خصلت ضد سرمایه‌داری خویش در کوی و برزن جار می‌کشد. لیکن تنها بربریت ناشی از بحران اجتماعی را بر ملا می‌کند.

بحران، سراسر حیات اقتصادی جامعه را درنور دیده است. خیل عظیم کارگران، دهقانان گرسنه، و کارمندیانی که به خیابان‌ها پرتاب شده‌اند، ورشکستگی عمومی صاحبان صنایع و بحران مالی دولت همراه با انتقال فراینده‌ی این بحران بر دوش توده‌های مردم، صف‌های طویل برای مایحتاج عمومی، چیره‌بندی کالاهای "اساسی"، تاخت ساعت به ساعت قیمت‌ها، و بوق و کرنا به راه انداختن پی در پی دولت برای تسلای خاطر مردمی که در دوزخ غارت و استثمار طبقاتی در بندند، وعده و وعیدهای پوچ آن برای کنترل قیمت‌ها و خود کفائی اقتصادی و بهبود سطح زندگی، حتی تحمیق مردم برای ایثار هر چه بیشتر و تحمل خفت و ننگ افزون‌تر - همه گواه بر این حقیقت سرسخت است.

بحران، پایه‌های انسانی و مادی بازتولید زندگی را به خطر افکنده است. بخش عظیمی از نیروهای مولد - یعنی توده‌ی نیروهای کار و ابزار تولیدی که به نحو موثر به کار می‌رود - منهدم شده یا به اتلاف رفته است، همراه آن، فلاکت بی سابقه در میان مردم، بیکاری و قحط، به نقطه‌ی اوج خود می‌رسد.

هم سرمایه‌گذاری و هم تولید، به آهنگی مستمر به کاهش رفته است. بارآوری کار، به شدت تنزل کرده است. ظرفیت "زائد" در صنایع، این شاخص عفونت نظام، ابعادی عظیم به خود گرفته است.

اسلامی" بر مزارانقلاب ، و بنفایمی روانی رژیسی که سوار بر گردوی توده‌ها انقلاب را تصاحب کرد تا گرز خونین خود را بر تخت سلطنت بنشاند . چپاول و غارت بی‌حد و حصر همراه باوبریان کردن خانه‌های رزمگشان بی پناه ( آبیجان که در گرمدره ) ، حملات مسلحانه به کارگران ، ایجاد کمیته‌های پاک سازی برای اخراج ده‌ها هزار کارگر و کارمند و استاد و معلم ،جیره بندی لوازم ضرور و اموال اینها ، تنها افلام کارنامی رژیم " عمل"،تنها کارکرد انقلابیان " مکتبی " است . همین‌اين پرده از ترازوی تاریخی کامل هم نیست : آتمک شتابناک تورم ، رواج علمی بازار سیاه ، بحران مالی دولت . ( و یا در حقیقت : حیات دولت به خرج مردم ) ، بحران اعتبار و خرابیها ، جلوه‌های دیگر این و پال سیاهی است کهگریانگیر حیات اقتصادی جامعه‌ی ما شده است .

تورم ، در زندگی روزمره به " افزایش قیمت ها " ترجمه می شود ، مردم که از ناخفت و تاز بی‌امان و ساعت به ساعت قیمت ها سر گیجه گرفته‌اند دیگر چه نیازی به ایتناآت دارند؟!آن‌ها لحظه به چشم خود می بینند که کیسیمی کوچک‌شان کوچک تر شده است و هر ساعت بازاررا از دسترس خود دورترک می یابند ؛ تورم همراه با رکود یعنی حرکت جامعه به قهقرا ، که سطح ثروت مادی را کنترل می دهد و سطح زندگی توده‌ها را به موزه‌های فلاکت مطلق می رساند . در این جا همه تنگدنها و کمبودهای ذاتی رژیم دست به دست یکدیگر داده‌اند تا از فلاکت و قحط ، زیر پای مردم اینچنین بزرگه ملامت باری بیافرینند .

رکود اقتصادی که چنین از مرز نیازها ( تقاضای موثر) واپس نشسته ، به ناگزیر واردات را برانگیخته است . بسیاری از کالا‌های مصرفی وارد می شود . حدود ۷۰% مواد اولیه مورد نیاز صنایع باقی مانده‌ی داخلی از راه واردات تامین می شود . بدین سان ، افزایش سطحقیمت ها در بازار جهانی هم،وارد می شود! در این دو سال اکثر کشورهای که با ایران طرف معامله بودند نرخ تورمی شان دورقمی بود . با " تحریم " اقتصادی ایران به وسیله ایالات متحده و ژاپن و بازار مشترک ، قیمت کالا‌های وارداتی به طور متوسط ۲۵% بالا رفت ، و با آغاز جنگ ایران و عراق از این سطح نیز فراتر رفت . با این گه تحریم پایان گرفت ، در شباب آتمک تورم گاهمی پیش نیامد و خود بیداست که پایان یافتن جنگ نیز وقفعی در آن ایجساد نخواهد کرد . بالاتر از این‌ها ، دولت در مقابله با انتقال تورم کترین کاری از پیش نمی تواند ببرد نیز این که نقش‌شوالیهتی دروفزون را ایفا کند ، به هنگام ضعف بنیه‌ی‌ارزی کشور وافزایش هزینه‌ی کالا‌های وارداتی ، از آنجا که خزانه و کیسوی خود را به برکت همین واردات رونق می دهد ، خود عامل مضاعفی در تشدید تورم می شود . دولت عملا " در مقابله با تورم ، گریبان خود را به خرج مردم از چنگال آن رها می کند . کسر بودجه ، خود دلیل بارزی بر این حقیقت است :

دولت از سر و ته هزینه‌های " عمرانی " زده است و موجودی ته کیساش را تنها به زخم پرداخت های غیر قابل احتشاش می زند.اما به دلیل کاهش فوق‌العاده‌ی درآمدهایش ،کسر بودجه همچنان به سوی موزه‌های ناشناخته پیش می رود .

مثال . در سال ۵۹ ، درآمدهای دولت از حد پیش بینی شده بسیار کمتر بود ، در حالی که از پرداخت های متعبد شده‌ی خود چاره‌ی نداشت . بخش عمده‌ی این‌پرداخت ها هزینه‌های جاری است که با ابقای بوروکراسی عریض و طویل و بازسازی ارتش و توزیرالای قوز

صنایع بزرگ با ظرفیتی قریب به ۵۰% کار می کنند و هزینه‌ی تولیدشان چنان بالاست که علیرغم سنگینی برقیمت ها ، درآمدها کفاف مخارج را نمی کند و تنها کمک دولت است که هموز به ادامه‌ی حیات گیاهی شان در بستر انحطاط امکان می هد .

هم اکنون خرج‌های بسیاری از کارخانه‌ها از حرکت باز ایستاده است . بسیاری از طرحهای نیمه تمام‌دولتی متوقف مانده با با سرعتی حلزونی به پیش برده می شود . بالاتر از آن ، رکود فعالیتهای ساختمانی و رشته‌های مرتبط با آن صدها هزارکارگر را به ارتش ذخیره پرتاب کرده است . با این که در چهار سال اخیر بیش از هشتصد هزار تن به جمعیت فعال کشور افزوده شده مشاغل اصلی حدام تحلیل رفته است و با مهاجرت صدها هزار روستایی به شهرها در طی این سالها ، تولید سرانه‌ی کشاورزیچهار نعل در منحنی نزولی می تازد .

این همه بیانگر وجود " ماراد " توده‌ی نیروی‌کار است که تحتانی ترین لایه‌های جامعه را متورم می کند . ایان در اعماق‌گودها ، کیرها ، و در کنار خیابان ها زندگی می کنند ، با شیوه‌های انگلی همچون گدائی و سیگار فروشی امروز را به فردا می رسانند ، و گسترده‌ی طول و عرض توده‌های آن‌ان ، همچون لایه‌های زمین شناسی بیانگر میزان کهنگی و اند راس خود جامعه است .

هیچ کس به درستی نمی داند که بیکاران و تهیدستان شهری دقیقا" چه کمیتی را می سازند . آمارشناسی بورژوازی واقعیت را زیرکانه قلب می کند . لاجرم در این جا تنها به چند نکته اشاره می کنیم : – " بیکاری پنهان " گوئی به سطح اشتغال عمومی رسیده است . رکود سرمایه گذاری ها و تولید ، رکود فعالیت های صنعتی و خدماتی " متعارف " با ماه عسل‌فعالیت های انگلی همراه بوده است ؛ یعنی با رونق مغالعی چون فروشندگی دوره گردی ، دکداری ، مسافرکشی ، وجز این ها . . . رونق بازار سیاه تن فروشی ، و حتی بالاتر از آن ، پیدایش " مشاغلی " چون چماق‌داری ، عضویت درباندهای فشار و باندهای سیاه ترور و نظیر آن . . .

– بر شمار " کارگران زائد " افزوده شده است . سرمایه ، برای کسب سود بیشتر ، همیشه می کوشد هزینه‌ی تولید را به حداقل برساند اما در شرایط حاضر ، با تصاعد افسارگریخته مخارج تولید ، حتی سود متعارف نیز به دست نخواهد آورد . بدین سان ، از دیدگاه سرمایه ، بسیاری از کارگران " زائد " اند و می باید سیرون انداخته شوند . تنها همبستگی و مقاومت کارگران است که تا حدودی از این تهاجم جلوگیری کرده است .

مبارزوی طبقاتی در روستا ترکیب فرآورد‌ه‌های کنتاوری را دستخوش‌تغییر کرده است . صاحبان زمین ،خواه کشاورزان سرمایه دار و خواه دهقانان مرفه ، اغلب کشت محصول " گاربر " ( مانند پنبه)را واگداشته‌اند و مثلا " به تولید گندم روی آورده‌اند که نیروی کار کمتری می برد . بیکاری در روستا داممی گسترده‌ی یافته است و فقر و گرسنگی دهقانان فقیر و خرده پا را از پای در می آورد .

– هممی این مصائب در هنگامی جنگ ایران و عراق ابعادی فاجعه آسا یافته است . ثروتی این " جنگ کبیر کفر و دین " برای توده‌های مردم ، تنها هزاران کشته و معلول ، صدها هزار آوارهی هست و نیست از کف داده ، و هزارها سرمایه و کارگاه و شغل از دست رفته است .

هموز این پرده از ترازوی تاریخی کامل هم نیست : یورش دولت به سطح زندگی توده‌ها ایلغار مقول را نیز بی‌اعتبار کرده است . محاصره‌ی اقتصادی کردستان مهدیه مبارکی است از جمهوری " عدالت

از این رو ارتجاع ، با بیرون کشیدن مردم از صحنه ، حضور خود در صحنه‌ی جنگ داخلی را اعلام کرد . تعارض جمهوری و ولایت فقیه با رفواندوم حل نشد بلکه به یک طلوع ، روح قانونی به زیر افکنده شد . آنگاه در گرماگرم به انقلاب کشیدن مطلق دستگامه‌های قانونی ، با تثبیت مطلقیت مشروطه ، جمهوری و رفواندوم ، تا اموری تشریفاتی تنزل کرد که دست کم برای قریبه سازی تاریخی در ذهن مردم با انتظام جوئی از خود جمهوری لازم بود .

ولایت فقیه از حرکت آسمانی به حرکت امور نقلیگان می‌کند . اینک ، نمایندگی دولت علیه جامعه و نمایندگی مردم علی‌سسه انقلاب می‌شود ؛ بوروکراسی را در ید مطلق خود می‌گیرد و با حذف توده از صحنه اراذل و اوباش خود را به نام مردم به روی صحنه می‌آورد . با تصاحب قدرت ، ثروت را در انحصار خود می‌گیرد ، با نمایش حزب‌الله ، صحنه گردان مردم می‌شود . آن ، بازمانده‌ی ارتجاع کهن و این تقالوی ارتجاعی انقلاب بهمین قدرت و اعتماد حقیقی اش می‌بخشد که وظیفه‌ی "اسلامی" ( تاریخی ) اش را بحسای آورد تا " مهدی " ( بورژوازی ) بیاید و " عصر " اعتماد و اعتبار را بر روی اجساد و استخوان های مردان و زبان کارگر و انقلابی جشن بگیرد .

کشتار ۸ هزار تن در عرض ۸ ماه در زندان اولین فقط یسک ارتجاع آماری از این دوران است . تصاویر جزئی هم از نشان دادن کل تصویر عاجزند . کارگر سالخورده‌ای از یک "اتفاق" کمکشار یک زن و یک مرد ، در محله‌ی خود می‌گفت : این اتفاق مکرر نه فقط در ذهن یک محله بلکه در حافظه‌ی عمومی مردم نقش بست است . بر روی صحنه همه چیز می‌باشد " وحشت " ( ترور ) عجمین است . از محله می‌توان به کارخانه رفت . به خاطر کارگر خانه سازی‌تیریز می‌آید که نه تنها حقوق عقب افتاده‌اش پرداخت نشد بلکه هم کارخانه به وسیله پاداران انقلاب شد و بی‌آمد آن شش زندانی بود ( دی ماه ۱۳۶۰ ) ، به خاطر کارگر کشمیر ( کرمانشاه ) می‌آید که در بی یکه اعتصاب به خاطر آزادی ۲ نماینده‌ی خود چه آمد : ۲۵ رفیق دیگر هم زنده شدند ( آذرماه ۱۳۶۰ ) در آمار کلی ، ۵۰ هزار کارگر اخراج و یا زندانی شده‌اند . وضع " بازماندگان " هم بهتر نیست . با زرسی و تقشیش بدنی ، خود یکی از وسایط پیشه و کار شده است . آئین نامه‌های انضباطی بصورت آئین تولید در آمده‌اند . انجمن‌های اسلامی خیر چینی می‌کنند و با بسیج و کمیته‌ی مسلح می‌سازند . بازوهای ارتجاع با فتوای ماله مباح و دمه هدر در صحنه حاضر میشوند و گوئی تنها پروژاک صدای خود را می‌شنوند . حکومت هم ، گوئی که ماشین بخار کل دستگامه اقتصادی است . به مثابه مداخله توزیع اجتماعی با برنامه در مقابل بازار سیاه ، و به مثابه مظهر امنیت در برابر هرج و مرج اجتماعی ، جلوه‌گری می‌کند . حیرت نباید کرد وقتی که دادستان انقلاب کارگران را ضد انقلاب می‌خواند یا وقتی که وزیر کار ، آنان را دلال و مسبب بازار سیاه می‌خواند . این رمز خود انقلابی است که ارتجاع ، ولایت فقیه را بر

\_\_\_\_\_

۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ ، " روز جمعه ماشینی را دیدم که مورد تعقیب پاسداران بود ، در آن ماشین زن و مردی بودند همراه با فرزند خود ، همین که زن پیاده شد پاسداران او را به رگبار بستند بچه با فریاد پدر و مادر خود را می‌خواند . مردی که شاهد بودند به همچنان آمده‌گریه می‌کردند . زنی از میان آنان گفت : لاف‌افکنانید بچه را بغل کنم . پاسداران به نحو جنون آمیزی فریاد می‌زدند : اگر جلو بیایی تو را و همه را برگردانی بندیم . . . "

شدن سیاه پاسداران و کمیته‌ها و جز این‌ها اجتناب‌ناپذیر شده است . لاجرم دولت به طور مداوم به حقوق و مزایای کارمندان پایین و متوسط حمله برده است و برای کاهش یا جلوگیری از افزایش هزینه‌ها از سرکوب خشونت‌بار اعتراضات دریغ نوزیده است . اما هزینه‌های جاری همچنان در سطح خردکننده سنگینی می‌کند . کسر واقعی بودجه در سال ۵۹ ، حدود ۱۰۰۰ میلیارد ریال بوده است !

پس بدین حساب ، " جمهوری اسلامی " ۱۰۰ میلیارد تومان پولی را که نداشته خرج فرموده است . یعنی از راه " نه شرقی نه غربی " چاپ بی رویه اسکناس و از طریق به بند کشیدن سیستم بانکی ، شمشه بازی تراز نوبتی را به نمایش گذاشته ؛ یعنی بدان مقدار خریداری کرده است که توده‌ها کمتر خریدارند ؛ و بدان مقدار چرچر کرده است که توده‌ها گرسنگی کشند ؛ یعنی با صد میلیارد تومان مالیات گوش برانه که از طریق افزایش قیمت ها بر توده‌های مردم تحمیل شده است . چنین است که این " دولت‌سانگل " به مثابه خطری مهلک در می‌آید ؛ برای کل حیات اجتماعی ، عموماً ، و برای حیات طبقه کارگر ، بخصوص .

لیبرالیزم بورژوازی که به منزله‌ی " بورژیسون جنساح حاکم " ، دلبری می‌کرد نه فقط در " غم " حل بحران به خرج مردم نبود ، بلکه تنها نگرانی‌ش ناتوانی رژیم در پیشبرد این امر بود . علی‌القاعده ، نه فقط به دلیل حفظ پایه‌های نظم با جناح حاکم دشمن نیست ، بلکه درست به دلیل بی‌کفایتی وی در تثبیت نظم است که دشمن اوست . نه فقط مخالف سرکوب‌نیست ، بلکه دقیقاً " مخالف هرج و مرج در امر سرکوب است .

موضوعات نگران کننده‌ی لیبرال‌ها اختلال در معاملات اعتباری ، فالج بودن سیستم بانکی و ناامنی در قلمرو اقتصادی است . " مسائل متعدد در بخش کشاورزی به دلیل بی‌بها مات و تناقضات و عدم حکومت قانون . . . نبودن تامین فضائی در فعالیت‌های اقتصادی برای اشخاص حقیقی و حقوقی . . . از بین رفتن قدرت لازم مناسب مدیریت . . . ! "

بیابیمها و نامه‌های سرگامده و سر بسته و بطور کلی مجموعه‌ی محصولات آرزو یا قلم اینان تنها سرشار از این گونه شکوها و شکایت‌ها بود .

ایمان می‌کشیدند بنیاد قانونی را از جنگ انقلاب نجات دهند ، تا بعد ، همین بنیاد قانونی را به سود اعتماد و اعتبار ذبح اسلامی کنند . بازرگان به نقش سپهسالار در آمد تا میراث از دست رفتن را نجات دهد و تالی‌اش آقای بنی صدر کوشید تا اعتبار و امنیت را نجات دهد . حال آنکه او به جز روح سسلیک لیبرال‌ها در دولت نبود . قدرت وی فقط صوری بود . البته در نقش یک متفکر اقتصادی عهد بوق جامعه‌ی محترم شترچرانان رنگاراهای نجد ، خطاب به مردم می‌گفت : " من چاره‌ی دردهای شمارا میانم داری درد شما در دست من است " . اما سخنش در جناح " حاکم " جز یوزخند و در توده‌ی " محکوم " جز انتظار چیزی بر نمی‌انگیخت . مطلق در میان زمین و آسمان ، بی‌آنکه توانائی غلبه بر این وضع را داشته باشد . این وضع ، حتی برای اعتماد و اعتبار نیز خطرناک است . بیماری ، یعنی خسران نظم بورژوازی ، تنها با سرکوب هر نوع قیام سیاسی بورژوازی می‌خیزد . در نتیجه ، برای احیاء اعتماد لطمه دیده ، برده‌ی جنگ داخلی باید بالا برود . اگر سرکوب اثر ببخشد داروی سحرآمیز نیز پیشاپیش اثر بخشی خود را آشکار خواهد کرد و دیگر لازم نیست از حبیب بیرون بیاید چرا که دیگر به کار نمی‌آید .

\_\_\_\_\_

آنوقت اعتصاب سراسری می شود. " بخش خبر، حلقه‌های می شود که اعتصاب جزئی را به اعتصاب عمومی می پیوندد. اعتصاب‌های مبرم‌ها و آذرباه دن پاکتر تصمیم نیافت چون سیستم پخش خبر وجود نداشت. در نتیجه تبلیغ سراسری را باید سازمان داد. تقاضاهای جزئی برای حرکت عمومی کافی نیست. تبلیغ سراسری از یکایک اجزاء فراتر می‌رود و به مبارزه سیاسی طبقاتی جهت‌گیری می‌کند.

اعتصاب عمومی ضروری است، اعتصاب عمومی مستلزم تبلیغ سراسری است، پس حلقه‌کم شده کجاست؟ به مایه‌های تجربی بازگردیم. کارگری در پنجا، در جریان بحث معاقب همچان درگیری با مامور حفاظت می‌گفت: " مثل اینکه منظر یک انقلاب دیگر هستیم. فقط رهبر کم داریم که جمع و جورمان کند". - رهبری برای " جمع و جور کردن " و نه هر رهبری. این رهبری را تنها پیشرو کارگری و انقلابی روشنگر (سوسیالیست) ارائه می‌دهند: تبلیغ سراسری را سازمان می‌دهند و اعتصاب عمومی: سیاسی را ممکن می‌سازند. پیشرو سازمان یافته مظهر استمرار و تعمیق مبارزه‌ی انقلابی است. انقلابیون سوسیالیست به این نیرو متکی‌اند.

نه تشکل قانونی که به سادگی از هم می‌پاشد و یا آلت به بند کشیدن جنبش کارگران می‌شود. شوراهای کارخانه، از خردادماه تا دی ماه (۱۳۶۵) چنین سرنوشته داشتند و اغلب آلت تقویتش و خبرچینی شده‌اند. ابرار مبارزه، که اولاً " مظهر دموکراسی کارگری باشد: یعنی به روی رشد فکری طبقه کارگر تکیه می‌کند، رشدی که، الزاماً " از وحدت عمل و بحث سر چشمه می‌گیرد؛ ثانیاً، ابرار سازماندهی مبارزه‌ی انقلابی است: یعنی بر پراکندگی و ضعف جنبش غلبه می‌کند و اعتراض‌ها را که به حرفه‌هایی گذرا می‌مانند به جنبش عمومی ملی مبدل می‌کند، کمیته‌ی عمل کارگری است. روش کار آن به قرار زیر است:

۱- تبلیغ ضرورت اعتصاب عمومی سیاسی: تجربه‌ی لازم برای اثبات ضرورت آن وجود دارد. پس بی‌مغفین لازم را باید فراهم کرد. در استارالیت فی‌المثل، اخراج یک کارگر زن ناراضه‌ی همی کارگران را بر انگیزخت. ۱۳۵۰ کارگر برای چند ساعت اعتصاب کردند. در سالی اجتماع کردند و بهانه‌های نوشتند. بی‌آمد آن اخراج ۵۸ کارگر بود (مهرماه). سختی کار انگیزه‌ی اعتصاب آن‌ها شد. بی‌آمد آن اخراج و کارگر زن بود. دیگر نه تنها اجتماع کردند، اعتصاب کردند بلکه درگیر با حزب‌الله شدند (مانند ضرب و جرح ناطمی قسمت). بی‌آمد آن باز اخراج ۲۱ کارگر بود. این‌همه قیمت گرانی است بابت آگاهی و اراده به اعتصاب عمومی. این همه تجربه‌ی زنده را باید " جمع و جور " کرد. باید رهبری را به جریان حرکت امور ارائه کرد: ساختن کمیته‌های مفعی، گسترش ارتباطات و افزایش هماهنگی در فعالیت‌ها.

۲- تبلیغ ضرورت کار جمعی و انقلابی: پیشرو به تنهایی مغرور و ناتوان است. باید کمیته‌ها (رای قسمت، کارخانه، منطقه، شهر) را هماهنگ کرده، باید با تقسیم کار در درون کمیته‌ها به کار، خصلت جمعی بخشید: شناسایی مکانیزم کارخانه، شناسایی کارگران کارخانه، شیوه‌های تبلیغ انقلابی اعم از انتخاباتی و نظامی.

۳- تبلیغ تحریم ارگان‌های ارتجاع: انجمن‌های اسلامی، شوراهای زرد، ...

۴- ترکیب کمیته‌های عمل: کارگر و یا کارمند کارخانه، بیکار و با اجزای کارخانه روشن فکر انقلابی (از ۱ تا ۴ نفر).

۵- سعایای پیشرو: رهبری اجتماعی پرولتاریا در انقلاب را می‌پذیرد، حاضر به‌فداکاری در مبارزه‌ی عملی در جهت سرنگونی

شامه‌های خود حمل می‌کرد. کافی است جماعت: حزب الله یا شعار " مرگ بر حواله خواهان " به کارخانه بریزند و درهای تحویل ماشین را بشکند، ۱۷۶ کارگر دستگیر شوند تا صحنه " انقلاب " تکمیل شود ( ایران ناسیونال - آذرباه ۱۳۶۵). انقلاب بهمن، جنگ داخلی را در ذات خود داشت! مظهری " دموکرات " بی‌فروغ، دیالکتیک زندگی واقعی را خنثی نکرد. " اتحاد، اتحاد، رمز پیروزی انقلاب " فقط به کار ارتجاع آمد: خلغ سلاح سیاسی پرولتاریا.

به همین خاطر در لحظه‌ی بیشترین رسوائی ارتجاع، کمترین مقاومت توده‌های به چشم خورد. زیرا به چه شیوه می‌شد مردم انقلابی را متحد کرد، جز با اعتصابات عمومی سیاسی، - و آیا برای اعتصاب عمومی شیوه‌ی دیگری جز تجدید سلاح کارگران پیشرو هست؟ جنگ داخلی تعمیق نیافت زیرا سرخسنان " دموکراسی " شیوه‌ی دیگری برای متحد کردن مردم برگزیدند: به مثابه ناجی، روح مستاصل خود را جانشین جنبش کردند و مردم را چشم براه نتایج قهرمانی خود باقی گذاشتند، قصدشان " برانگیختن " توده‌ها به مبارزه بود اما عمل‌شان، جامعه را در انتظار " ناچیان " فرو برد.

وقتی که به‌برادگی ناشکیافی، از لحاظ نظری و عملی آشکار شد، یعنی آشکار شد که جنگ داخلی تنها به اراده‌ی ناچیان تعمیم نمی‌یابد و مقابله‌ی قهرمانانه به تنهایی مظهر جنگ انقلابی نیست، " دموکرات " به فرصت طلایی روی کرد: به اقتصاد گرانی مبتذل و به انتظار تغییر خود بخودی اوضاع. اکنون بحران اقتصادی می‌باید مبارزه را برانگیزد، لیکن هیچ وضعیت اقتصادی نیست که طبقه‌ی حاکم را از آن گریزی نباشد. بحران اقتصادی در عین حال بحران در شرایط تاریخی و اخلاقی نیروی کار است که می‌تواند به انحطاط فکری و سیاسی کارگران بیانجامد. اوضاع، خود بخود به نفع بورژوازی است. سدهای تشکیلاتی و سیاسی در هم شکستند، شوراهای کارخانه دیگر ابرار خبر چینی و پاکسازی، کنترل حجاب و افزایش شدت کارند. ارزش نیروی کار مدام کمتر می‌شود. رقابت بر سر اشتغال تیرس از اخراج، و احساس ضعف دامنه می‌یابد. کلیه‌ی حرکات کارگری به نحوی خود انگیزخته پدید می‌آیند و فرو می‌خوانند. نه استمرار می‌یابند و نه عمومیت می‌یابند. اغلب هم قیمت گرانی می‌پردازند. سران خورده بورژوا که زمانی برای راه رفتن نیز دستورالعمل صادر می‌کردند جمعندی و مشکل کردن این حرکات را به خود جریان خود به خودی وانهادند. دیگر نشان داده‌اند که - - - ناشکیبایی شان می‌فایده است و فرصت طلایی شان تنها زخم را عمیق تر می‌کند. در غریزه‌ی طبقاتی و تجربه‌ی واقعی کارگران تمایل دیگری نهفته است. تمایلی که، می‌تواند به اراده‌ی انقلابی توده‌های مبدل شود.

کارگران شوقان کار که طوفان می‌نوشتند، در سالن اجتماع می‌کردند، اعتصاب می‌کردند و می‌دیدند که همچنان، سختی کار و سرعت ماشین کار از آنان پیشی می‌گیرد و اداری حراست و انجمن اسلامی کار تقویتش و اخراج را می‌گسترند، گفتند: " دیگر تهیه‌ی طوفان فایده ندارد، باید یک اعتصاب سراسری را ترتیب داد. " دیگر هالهی نجابت بخش رنگ می‌بازد. ایده‌ی اعتصاب عمومی به نحو تجربی متبادر به ذهن می‌شود: ضرورت آن، چون دیگر راهما بی‌فایده‌اند، ضرورت ترتیب دادن آن، چون هنوز آمادگی نداریم. زمین کار، ثمر خود را تنها به نحو تجربی، فزیدی و انتزاعی می‌دهد. کارگری از دن پاکتر که از تجربه‌های نا موفق آموخته، در اجتماعی می‌گفت: " خواسته‌های ما منطقی است. اگر اینجا اعتصاب شود و خبر آن به سایر کارخانه‌ها برسد

انقلابی حکومت است، دموکراسی کارگری و اتحاد منضبط را رعایت می کند؛ بنابراین کسانی که جدی، آبدیده و صبور نیستند، بشوند! ع- ارتباطات: گسترش ارتباطات محلی و سازماندهی تبلیغات محلی و جلسات مرتب. بولتن بحث سراسری کمیته‌های عمل را بسازیم. در ارتباط متعهد با آن باشیم.

هنگامی که کارگران دریابند مبارزه‌شان حتی اگر به طرز جزئی توفیق نیابد، پژواک عمومی می‌یابد، در پیشقدم جنبش انقلابی توده‌ای شدن لحظه‌ای درنگ نخواهند کرد.

اتحاد- انقلاب - جمهوری شوراهای

تیرماه ۱۳۶۱